

کیفیت ربط حادث به قدیم (۱)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از آقایان مشهد قائلند به این که عکس‌هایی که همراه با موج تلویزیون باشد دیدنش اشکال ندارد! می‌فرمایند: این در واقع عکس نیست، یک وقتی نظرشان این بود، حالا من نمی‌دانم نظرشان تغییر کرده یا نه؟

آقای دکتر احسانی آمده بود پیش ما و می‌گفت که یک همچین چیزی ایشان مطرح کرده و خیلی مورد استقبال شباب قرار گرفته، که این عکسهایی که از تلویزیون هست عکس نیست این موج است، عکس آن است که در مرآة باشد و الا آن امواج است، بنده به آقای احسانی گفتم برو به ایشان بگو ما خیلی تمایل داریم عکس مخدره حضرتعالی را که موج است را ببینیم! بله، بدون هیچ مسئله‌ای، بدون هیچگونه ... موج است دیگر! بعد دیگر از احسانی نپرسیدم که این را گفتم یا نه؟ چون قرار بود

در سر کلاس بگوید: که آقا این اگر موج است شما
از خودتان شروع بفرمائید!!!

دیروز یک فتوایی به ما دادند، فتوای آقای
آیت الله مکارم شیرازی، گفتم و علی الاسلام السلام،
الفتاحه، که، دختران ترکیه چون نمی توانند با حجاب
بروند اشکال ندارد بی حجاب بروند سر کلاس
دانشگاه، بی حجاب بروند بخاطر این که اگر نروند
افراد بی بند و بار می روند، جان من این هم که اگر
حجابش را بردارد مثل آن است دیگر فرقی ندارد،
یعنی انکار ضروری من الدین به این نحو به این بهانه
چرند، که چون اگر اینها نروند کسان لا ابالی می روند،
پس حجاب را بردارند، خب فردا دوباره یک قانون
می آورند، همینها بدون حجاب نمی توانند مطب
بزنند، چه می فرمایید؟ بی حجاب بشوند؟ پس فردا
... این اصلا می خواهد بی حجابی باشد این کاری
به علم ندارد، دست استعمار می خواهد بی بند و
باری بیاورد در زمان رضاشاه که بی حجابی آمد علما
مثل شما استدلال نکردند! بلکه گفتند تا پای جان هم
باشد می ایستیم و از حجاب حمایت و دفاع می کنیم،

حالا مراجع آخرالزمان ما می آیند فتوا می دهند به
حلیت سفور، حالا باید از ایشان سوال کرد خب حالا
بفرمایید اگر آمدند گفتند شلوار هم نباید پوشند چه
می فرمایید حضرت ملاذ الانام ما و حجت الاسلام
ما! آمدند گفتند حالا این روسری را برداشتی خیلی
خب حالا دیگر موها پیدا شد، قشنگتر هم می شوند
خیلی بهتر هم می توانند درس بخوانند! استاد هم
بهتر می تواند به ایشان درس بدهد! اگر هم یک وقتی
نمره کم آوردند می شود از طرق دیگری جبران
بشود! و همچنین چیزهایی. حالا اگر فردا گفتند نه
آقا شلوار هم نپوشید! خب شلوارتان را دریاورید،
چون لاابالیها کار به دستشان میافتد، دخترهای
مسلمان بی شلوار بروند که به علم برسند و علی
الاسلام السلام فاتحه، عاقبت کسانی است که فتوا به
سقط جنین می دهند و امثال ذلک، خیلی جالب،
بسیار بسیار از این فقه پویا ما خیلی مبتهج شدیم که
بحمدالله فقه ما این قدر پویا است که حتی حجاب
را هم برمی دارد برای این که دیگران باسواد نشوند،
هر دم از این باغ بری می رسد.

در زمان رضاشاه وقتی که مسئله بی حجابی آمد چند نفر خودکشی کردند از علما و غیر علما اصلاً و رضاشاه دید دارد یک فتنه‌ای می‌شود دست برداشت آن داستان بی حجابی پیغام سرتیپ ... به مرحوم پدر بزرگمان که مرحوم آقا آوردند در بله یکی از یک وقتی از ایشان من شنیدم که ایشان می‌گفتند که من تا آن روز اصلاً نمی‌دانستم پدرم یک همچنین فحش‌هایی هم بلد است می‌گفتند آن روز این قضایا برای ما برملا شد و از گنجینه خزانة ایشان ما اطلاع پیدا کردیم که چیزهای دیگر هم هست منتهی به جایش یعنی فحش‌هایی دست اولی که روی دست ندارد را نثار رضاشاه و می‌گفتند آن روز اصلاً روز عجیبی بود من برایم خیلی می‌گفتند مهمترین خاطره‌ای که در عمر پدرم من دیدم جریان آن روز بود که ایشان با حال مرض که خوابیده بودند در رختخواب و اینها و افرادی که به دیدن ایشان می‌آمدند ایشان بلند نمی‌شدند همین طوری خوابیده می‌آمدند تا این که وقتی این آمد این را گفت ایشان بلند شدند و این نشان می‌دهد که آن میزان عرق دینی

و این حیا و عفاف در این بزرگان به چه حد بوده و این فتوا در چه نقطه مقابلی از این حیا، شرع و عفاف شرع و تکلیف شرع و ضرورت قرار می‌گیرد واقعا نعوذ بالله که انسان به این مسائل برسد این و چطور آن کسی که یک فتوی می‌دهد که زن بدون اجازه حتی با نهی شوهر می‌تواند برود مسجد به خاطر این که مساجد خالی نباشد فردا هم این فتوا می‌رسد که بخاطر این که دیگران درس نخوانند زن حجاب را بردارد و بی حجاب و سفور خودش را در معرض دید مردم و همه مردم قرار بدهد و الحمدلله که بله گفت:

بنگ و می می خور و ... می کن و می بازقمار ***

که مسلمانی از این چار امام است تمام

اینها باید جواب خدا را بدهند، اگر خدا را

قبول داشته باشند اگر نداشته باشند که راحتند

حادث زمانی و حادث ذاتی

بسم الله الرحمن الرحيم

راجع به مسئله ارتباط بین حادث و قدیم که

از او تعبیر به ربط بین حدوث و قدم می‌آورند قدم

زمانی و حدوث ذاتی آن چه که در میان افهام جا افتاده و یک قدری از نظر مفهومی فاصله گرفتن از آن مشکل می‌نماید از نظر مفهومی این است که همیشه ما در مسئله حدوث توجه به خلق بعد از عدم است یعنی خلق بعد از عدم به معنای تصور برهه‌ای و حینی از احیان در عدم آن شیء این را ما به معنای حدوث تلقی می‌کنیم مثلاً فرض کنید که الان این چراغ در این جا روشن شده قبل از این که رفقا به این مدرس بیایند این چراغ خاموش بود اولین شخصی که وارد می‌شود این دگمه را می‌زند و این چراغ روشن می‌شود و این معنا معنای حدوث ضوء پس از ظلمت که مفهوم عامیانه خودش را دارد هر کسی در حدوث یک همچین تصویری را دارد که بعد از عدم یک پدیده‌ای متحقق بشود که این تصور عدم در ذهن بیش از تصور وجود جا گرفته و دلیلش هم همین این است که ما مدرکات خود را از زمانیات انتزاع می‌کنیم و این گذشت زمان و حدوث زمان است که حقایق را برای ما روشن می‌کند و خیال می‌کنیم که این زمان در این مسئله دخالت دارد در

حالتی که زمان فقط یک وسیله و آلت است برای این
انتزاع و برای این تصور و تصدیقات ولی نفس خود
مفهوم منتزع و آن حقیقت منتزعی که متحد با ذهن
است آن خارج از زمان است یعنی ما به واسطه
ارتباطی که با زمان و زمانیات داریم که نتیجه اتصال
مثال متصل با جسم مادی و شهودی و زمانی است
این مثال متصل انتزاعش به واسطه جسم و اجزاء
جسمانی در بستر زمان خواهد بود ولیکن نفس خود
آن اتصال هیچ ارتباطی با زمان و زمانیات ندارد چون
الان آن مثال با بدن اتحاد پیدا کرده است و دریچه
ورود این خواطر و تصورات و اتحاد آن و انتزاع آن
از اجزاء مادی است تصور ما این است که آن انتزاع
هم در بستر زمان انجام گرفته است در حالتی که فقط
خود این وسیله و آلت است که به واسطه زمان و
زمانی انتزاع آن مفهوم را می‌کند در واقع این طور
می‌توانیم بگوییم که این مثال خارجی که عبارت
است از همان مفهومی که متحد با مثال متصل است
آن تحقق خارجی دارد تحقق مثال منفصل را دارد
چون در مثال منفصل ارتباطی با انسان نیست عالم

مثال عالمی است که با شخص ارتباط ندارد بلکه مثال انسان با او مرتبط است خود اشیاء خارجی هر کدام دارای مثال خاص خود هستند هر فردی دارای مثال خاص به خود است هر شیء دارای مثال خاص به خود است چه من به آن مثال برسم یا نرسم تفاوتی در این مسئله وجود ندارد این شکلی که الان شما در این جا مشاهده می کنید این صحن مدرسه با این حجراتش خودش دارای مثال است و آن مثال است که این صحن و سرا را نگه داشته آن مثال اگر از بین برود همانی را که شما در عالم خواب می بینید اگر فردا بیاید در این مدرسه فیضیه یک آجر مشاهده نمی کنید نگوید آن چه را که من دیدم خواب بوده و از بین رفته به این آجرهای مدرسه چکار دارد به این در و دیوار چه ارتباطی دارد به این صحن و صحرا چه ارتباطی دارد علت برای تحقق خارجی اعیان همان مثال خود آنها است که متصل با آنها است و از دید ما منفصل است یعنی خود مثال این مدرسه یک مثال متصلی است که علت بقاء این مدرسه است و آن علت بقاء همان حیات باقی او است که انسان به

واسطه رویت آن به آن مثال اتصال پیدا می‌کند
بنابراین شما مشاهده می‌کنید در بعضی اوقات
چشمتان باز است این عکس را مشاهده می‌کنید ولی
شما به مثال این مدرسه اتصال پیدا نمی‌کنید زیرا
حواستان یک جای دیگر است، ببینید این جا همان
نکته دقیقی است که این دو قضیه باید به هم دیگر
ارتباط داده بشود، باز بودن چشم به معنای کارکردن
اعضا موجود است الان چشم باز است اعضا هم دارد
کار می‌کند و نور وارد قرنیه و شبکیه و غیره می‌شود
از آن طرف دارد به مغز متصل می‌شود اینها همه
هست لذا اگرچه شما حواستان نیست اما اگر از مغز
شما بکنید که عکسی بردارند یک نواری بگیرند
می‌بینند عکس صورت این ساختمان در مغز نقش
بسته است منتهی صحبت در این است که آیا ادراک
هم می‌کند یا نمی‌کند آن ادراک مبتنی بر توجه و
التفات است و همین که نفس ملتفت بشود ادراک
هم می‌کند و الا می‌گوییم حواست کجاست؟ من
الان پنج دقیقه است که دارم حرف می‌زنم تو
حواست یک جای دیگر است این التفات یک مسئله

دیگر است این که می گویند بچه را هر جا ببرید بچه را هر شخصی فرض کنید که بغل خودش بگیرد بچه را در محیط مساعد بایستی قرار بدهید در جایی که موسیقی هست بچه نباید باشد در مجالس ذکر و مجالس اهل بیت بچه را ببرید آن جایی که نماز میخوانید بچه را بگذارید آن جا به خاطر چیست این که فرض کنید که در عالم خودش است این صداها و این ها بدون انتباه او می آید و در ذهن او نقش می بندد و این نقش بستن بعدا می آید کار انجام می دهد بعدا می آید تأثیرات خودش را باقی می گذارد نه این که همین طوری ببریم هر جا و یک مسئله بالاتر از این مسئله هم هست بله که حتی خود آن بچه در آن موقع یک نحوه انتباهی دارد گرچه از نقطه نظر ما چیزی نمی فهمیم و مشاهده نمی کنیم این توجهی که الان حاصل می شود توجه زمانی نیست بلکه استفاده از ابزار و آلات است که این در زمان واقع می شود خود نفس انتباه یعنی توجه نفس به حقایق خارجی که این توجه نفس در این برهه انجام شده ولی نه این که حتما باید این توجه در این برهه

باشد، توجه خارج از زمان و مکان است

این صورتی که الان از این مدرسه در این در
ذهن انسان نقش می‌بندد این صورت به واسطه
اتصال نفس با آن مثال است که این صورت در ذهن
انسان نقش می‌بندد اگر نبود این نقش بسته نمی‌شد
اگر نبود انسان ملتفت نمی‌شد پس این صورت،
حکم وسیله و آلت را دارد برای رسیدن به آن مثال
منفصل که نفس به واسطه اتصال با مثال منفصل،
مثال متصل خود را تقویت می‌کند و این صورت
خارجی را در آن مثال منفصل با خود متصل می‌کند
و وحدت می‌بخشد بنابراین هیچ چیزی از اعیان
خارجی به انسان منتقل نمی‌شود اعیان خارجی برای
خودشان هستند تمام این اشجار و ابنیه و این مصالح
و همه در جای خودشان قرار دارند هیچ چیزی تغییر
پیدا نمی‌کند بلکه انسان به واسطه رویت این به آن
مثال می‌رسد و آن مثال است که با آن همیشه متحد
است و به آن مثال ارتباط پیدا می‌کند یعنی با همان
حیثیت مثالی خودش ارتباط پیدا می‌کند پس بنابراین
خود این اشیاء و اعیان خارجی از نقطه نظر حدوث

زمانی، دخالتی در آن ادراک انسان ندارند بلکه اینها فقط جنبه آلیت برای این مسئله دارند حال که این قضیه روشن شد نتیجه می‌گیریم که این اشیاء خارجی در تحت علیت با آن مثال قرار دارند که آن مثال بایستی ثابت و برقرار باشد و هیچ گاه آن مثال از آن ثبوت یعنی نه به معنای ثبوت چون خود آن مثال هم دارای مراتب مختلفی است یک مثال برای زمین قبل از بنا داریم یک مثال برای بنا داریم یک مثال برای رشد این ساختمان داریم یک مثال برای تخریب داریم در هر ثانیه‌ای مثالی متحقق است که یا حکایت از رشد می‌کند و یا حکایت از تخریب می‌کند لذا یک مثال نیست، آن وقت شما ببینید این عالم مثال چیست و اصلاً کسی قادر نیست بر این که این عالم مثال را ارزیابی کند و ببیند که به چه کیفیتی و به چه نحوی هست امام صادق علیه السلام وقتی که می‌فرمایند ارتباط عالم ماده با این وسعتی که دارد نسبت به عالم مثال مثل قطره‌ای است که در دریا است آن وقت ما ببینیم که این مسئله از چه باب است که امام علیه السلام این را می‌فرماید الان شما دارید

یک وجود مادی را می بینید ولی این وجود مادی
دیروز دیگر نیست این وجود مادی پریروز دیگر
نیست ببینید عمق مسئله کجاست اصلا شما
می توانید تصور بکنید این قضیه را یا نه، این وجود
مادی که الان در این جا در کره ماه در این جا قرار
گرفته یک مقدار از فضا را اشغال کرده ولی این کره
ماه اگر به اضافه کره ماه دیروز بود چقدر از فضا را
اشغال می کرد، اگر به اضافه کره دیروز و پریروز بود
چه فضایی را اشغال می کرد و اگر به اضافه کره هفته
پیش بود چه فضایی را اشغال می کرد شما الان یک
کره ماه می بینید یک کره زمین می بینید یک کره زهره
و عطارد می بینید ولی کره زهره و عطارد، کره زهره و
عطارد فعلی است آن حیثیت اتصالیه ای که در هر
لحظه این کره دارد خلق می شود و استمرار پیدا
میکند که را نمی بینید این خلق و استمرار او در عالم
مثال است حالا شما بیایید نگاه کنید و ببینید تمام این
عالم در بدو و وسط و انتها همه در هر ثانیه و در هر
لحظه ای به نحو استمرار در آن مثال وجود دارد الان
که کره و ماه دیروز را نمی بینید الان کره و ماه امروز

را می بینید ولی آیا دیروز کره ماه بوده یا نبوده طبعاً این بقایش و انتقالش به روز بعد آیا وجود باقی می خواهد یا نمی خواهد شما آن وجود باقی را که نمی بینید یعنی در هر ثانیه ای که اصلاً این از باب ضیق خناق است ثانیه معنا ندارد یک وجود مستمری این کرات را به هم وصل کرده مثل این آتش گردانی که شما این آتش گردان را دارید می چرخانید و یک دایره قرمز در شب مشاهده می کنید دایره قرمزی وجود ندارد شما یک دایره در این جا می بینید و یک اشغال فضا را در این جا مشاهده می کنید که به صورت یک دایره به خاطر عدم انطباق صوری که از شبکه می خواهد در مغز قرار بگیرد با آن سرعتی که این آتش گردان دارد انجام می دهد چون این دو با هم منطبق نیست لذا قبل از این که مغز بیاید تجزیه کند صورت قبلی را از صورت بعدی جدا کند بگوید این آتش گردان در این نقطه به جای خود همین آتش گردان در یک میلیمتر بعد به جای خود نمی تواند این کار را به خاطر شدت بکند که در هر بیست و چهار ثانیه بیست و چهار مرتبه باید این انجام بشود و این

سرعت از بیست و چهار مرتبه بیشتر است لذا شما فقط یک حرکت دایره قرمز در شب می بینید که دارد می گردد ولی این دایره تشکیل شده است از نقاطی که نقاط بسیاری که لذا اگر شما آتش گیر را در یک نقطه دیگر نگه دارید آن نقطه دیگر خطی مشاهده نمی کنید حالا یکخورده بیااید بالاتر خطی نیست یکخورده بالاتر خطی نیست اگر دست شما به نحوی باشد که در انطباق با این چراغها دیدید که فرض کنید یکی یکی لامپهایی که یکی پس از دیگری روشن می شود اگر فاصله بین روشن شدن یک لامپ با لامپ بعدی این فاصله به میزانی باشد که ذهن سالم بتواند نه ذهن آدم خنگ خدا که اگر یکی از آنها اول روشن بشود یکی آخر همه را یک خط می بیند نه آن ذهن آدم عادی خب آن ذهن فلان آن یکی بود گفت که خدا رحمت کند مرحوم آقا شیخ هادی تالهی بود در همدان خیلی مرد بسیار بزرگی بود بله خیلی مرد بزرگی بود.

یک دفعه این آقا سید علی لواسانی داشت تعریف یکی از آقایان را می کرد خدا رحمتش کند

مرحوم آقا سیدعلی لواسانی اتفاقاً همین آقای حاج
آقا موسی شبیری حفظه الله ایشان هم حضور داشتند
داشتند بله می گفتند که خدا رحمت کند مرحوم حالا
من اسم نمی برم چون جسارت می شود که فوت
کرده و بنده خودم سالهای سال شاگردی ایشان را
داشتم و واقعا ایشان حق بزرگی بر من داشتند خدا
رحمت کند مرحوم آقا شیخ قدس الله که یک نیمچه
دیوانه ای بود گفت خدا رحمت مرحوم آقای فلان
نیمچه دیوانه ای آقا سیدعلی لواسانی آن از تعریف
اولت آن صدر و ذیل این ولی خب علی کل حال
ایشان اینگونه بود خدا رحمت کند، مرحوم تألهی
ایشان یک وقتی مدرسه مرحوم آخوند همدان درس
می داد آخوند ملاعلی مدرسه ایشان درس لمعه میداد
می گفت یکی از همین لاتها و داشهای همدان که با
ایشان هم یک سابقه سلام و علیک داشت یک روز
به ایشان می رسد می بیند یک کتاب دستش است
می گوید این چیست که دست گرفتی گفت لمعه
گفت با این سنت لمعه می خوانی گفت آره گفت
ان شاء الله خدا فهم به تو بدهد خوب بفهمی رفت

سال بعد دوباره این بیچاره داشت لمعه می گرفت
گفت که چیه دستت است چه کتابیه بده بینم گفت
این همان لمعه است که پارسال دستم بود گفت این
همان پارسال است دوباره داری می خوانی یک سال
است نفهمیدی که این چه گفته بله گفت که هنوز
یک سال نفهمیدی این چه می گوید داری می خوانی
خب دیگر از اینها هم هستند دیگر باز هم صد
رحمت به اینها که اقلا دین پیغمبر را اینها خراب
نکردند اینها تیشه به ریشه دین نزدند این آقایان لات
است همین دیگر می گوید همین است اول و آخر
همین است ظاهر و باطنش به اصطلاح همین است
همینها همین لاتهای همدان.

یک می گفت در تمام دنیا بگردی فقط یک آقا
شیخ هادی تالهی بوده یکی هم مرحوم حاج میرزا
جواد انصاری می گفت من همه آنها را دیدم فقط دو
نفر است یکی آقا شیخ هادی تالهی یکی هم مرحوم
حاج میرزا جواد انصاری اینها خوب می فهمند یعنی
اینها آن تشخیص نیست خودش صاف است آن لاتی
که دارد این حرف را می زند ظاهرش لات است این

داخل صاف است طیب ظاهرش خلاف بود ولی
درونش درست بود لذا شاه نتوانست با او کاری بکند
شاه نتوانست او را بخرد شاه آمد به او گفت هر چه
بخواهی به تو می‌دهم بلند شو بگو که فلان کار این
قضیه این طور است من به سید تهمت نمی‌زنم این
درونش درست بوده بیرونش بله وای به این که ما
ظاهرمان درست باشد ریش تا این جا قشنگ حسابی
پارافین می‌کشند قشنگ و مرتب ولی باطن قهر
خدای عزوجل ظاهرش چون گور کافر پرحلل گور
کافر و فلان برای قبرستانشان خیلی چیز می‌کنند.

می‌گویند در روم یک قبرستانی است بعضی
از اتاقهایش دو میلیون دلار قیمتش است اتاقی که
برای آن مرده‌ها فرض کنید که می‌گذارند و اینها بعد
هم

ظاهرش چون گور کافر پرحلل *** باطنش قهر

خدای عزوجل

بله تا آدم مبتلا نشود به این افراد نمی‌فهمد که
ما چه می‌گوییم از اینها دیگر مسائلی است که فقط
ظاهرها یا غیرظاهرها می‌خواستیم بگوییم ظاهرها فقط در

زمان ظهور روشن می شود دیدم نه مثل این که قبل
از ظهور هم دارد روشن می شود این مسائل و این
حقایق برملا می شود عمر بن سعد ملعون امام
جماعت مسجد کوفه و کسی که مورد احترام اهالی
است دستش به خون پسر پیغمبر آغشته می شود ولی
آن حربن یزید ریاحی که پهلوان محله بوده و
نمی دانم چه بوده آن می آید و این طور عاقبت به خیر
می شود اینها دیگر چیزهایی است که یک مقداری
انسان باید روی این قضایا فکر کند و به خدا پناه ببرد
بعد از نود سال نان و نمک امام زمان را خوردن بلند
می شویم می آییم می گوئیم که روایت قلم و قرطاس
دروغ است و حاشا به ساحت حضرت عمر که بیایند
و بفرمایند که ان الرجل لیهجر و کلام رسول خدا را
که ایتونی بقلم و کتاب اکتب لکم شیئا لن تضلوا
بعدی ابدأ و آن کلام یاوه می گوید که ان الرجل لیهجر
را که از مسلمات تشیع و عقائد ما هست ما این را
بیاییم و انکار کنیم و بعد هم که توبه نامه می نویسیم
در آن توبه نامه گونه ای بنویسیم که نه این مطلب را
قبول داریم ولیکن به خاطر مصالحی بهتر بود که ذکر

نشود در آن جا ایشان نوشتند که چون دشمن سوء استفاده می‌کند!

خدا بگویم چکارت کند وقتی که این مُرد من یک فاتحه هم برایش نخواندم، دشمن شاد می‌شود که دیگر چه غلطی است؟ آیا درست است یا نیست؟، دشمن کیست؟ دشمن تراشی یعنی چه؟ اگر حالا سنی نبود شما این حرف را قبول داشتی؟ اگر سنی در دنیا نبود قبول داشتی؟ یعنی این قدر ما باید بی همه چیز باشیم که با مقدس‌ترین از مقدساتمان این طور بازی کنیم و بعد هم برای این‌ها شعائری قائل بشویم تعظیم شعائر بکنیم و فلان و هیچ این مسائل مهم نیست آن وقت سر مولانای بیچاره که می‌آید چنان جر می‌دهیم خودمان را که روده بزرگ و کوچک به بیرون درمی‌آید یعنی اینگونه و به این کیفیت است؟

آنهايي که می‌آیند به فلاسفه و عرفا این جسارت‌هایی بی تربیتانه و بی ادبانه را می‌کنند آیا از آنها بر بالای درس خارج راجع به اینها شنیده شد مطلبی یا این که همه سکوت کردند؟ چون از فقها

هستند نباید بر ساحت او گرد و غباری بنشیند! علی
کل حال ظاهرا از همه مظلومتر این امام زمان ما است
که به واسطه این غیبتش هر کسی هر غلطی
می‌خواهد می‌کند و هر چرندی که بخواهد می‌گوید
و بحمدالله محفوظ و مصون است از تعقیب و از
پیگیری و اگر یک هزارم اینها را کسی بگوید به کجا
و کجا می‌بندند او را کسی که بیاید و این طور
حجاب را مورد تمسخر قرار بدهد و آنها را آزاد
بگذارد و ضروری دین را در این جا خلاصه کنار
بگذارد اشکال ندارد ولی اگر یک مطلبی را یک کسی
بگوید که فلان آقا همین آقا نسبت به مسائل
اجتماعی دخالت نکنند باید آسمان به زمین دوخته
شود و دیدید که چه مسائلی شد خب الحمدالله اینها
چیزهایی است که خدا می‌آورد تا به مردم نشان بدهد
که بین کسی که متصل به ولایت هست و بین کسی
که منفصل است گرچه مدعی است چه میزان فاصله
است و چقدر باید تفاوت باشد که کار به این جا
بکشد **ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوَايِ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ**

اللَّهُ^۱ این آیه، آیه عجیبی است باید به خدا پناه ببریم
واقعا به خدا پناه ببریم آن شب آخر نبود که شریح
قاضی را به آن بدبختی انداخت در طول سالیان سال
بود که آرام آرام پا روی حق می گذاشت در مقابل
امیرالمومنین و امام حسن ایستادن‌ها بود آمد جمع
شد جمع شد، تا این که نوبت به فتوا رسید، شریح
قاضی چه گناهی کرده اصلا گناهی نکرده همین
استدلال را آن جا می بینید چون عمل حسین بن علی
برخلاف نظام حکومت است شریح قاضی هم فتوا
داد گفت این خلاف نظام و مصلحت نظام است
دیگر چون این عمل حسین بن علی موجب اخلال
به نظام است بنابراین دفع او بای نحو کان لازم است
و ابن زیاد برداشت فتوا را به همه نشان داد این هم
خط و امضاء شریح قاضی و شریحی که از زمان عمر
و عثمان و علی و امام حسن تا معاویه حاکم بوده،
بینید ما یک شریح قاضی می گوئیم ولی این شریح
قاضی بالاخره کیست؟ مردم را به حرکت انداختن
که شوخی نیست، یک طلبه معمولی که نمی تواند

^۱سوره الروم (۳۰) آیه ۱۰

مردم را به حرکت بیاندازد باید یک ریش سفیدی داشته باشد باید یک عمامه بزرگی داشته باشد باید یک وجه اجتماعی داشته باشد والا یکی از شما بلند شود برود می گویند آقا برو پی کارت چه می گویی، هذیان می گویی آن باید مردم را به حرکت بیاندازند تا بیایند پسر پیغمبر را بکشند آن عمر سعدی که امام جماعت مسجد در کوفه است و محل رجوع مردم است باید راه بیافتد جلو و مردم هم به دنبالش باشند بنده در یک مجلسی که راجع به تعیین مرجعیت بود در زمان بعد از مرحوم آقای حکیم بنده بودم در یکی از این مجالس تهران رفته بودم پدرم نبود من در آن موقع سنم حدود پانزده شانزده سالم بود و در آن جا یکی از مهمترین عللی که مطرح بود که یک فردی را انتخاب نکنند این بود که ما با این آقا نمی توانیم کنار بیاییم یعنی نه به علمیت کار داشتند نه به تقوی که من پانزده ساله تعجب می کردم نگاه کن ببین چه وضعی است که ما با این آقا بهتر می توانیم کنار بیاییم مگر ندیدی چه کردند آقا مگر ندیدی فلان کردند آقا یکی رو کرد و گفت آقا می خواهی نان بخوری یا

نخوری، ریش بلند و سفید و عمامه بزرگ داشت
می خواهی نان بخوری یا نخوری این ملاک شد برای
تعیین مرجعیت بعدهم وقتی که تمام شد فحشها
شروع شد، آن گنجیه الاسرار درآمد ای آقایان این
مطالب را هم بلدند کار به این جا می رسد این مطالب
را می دانند خدا آن روز خدا برای من خیلی مسائلی
را روشن کرد که آن دیدگاه ما نسبت به مسائل عوض
شد وقتی که مرحوم پدرمان رضوان الله می فرمودند
ما قبل از این که وارد حوزه قم بشویم تصور میکردیم
همه اهل تقوی هستند و از آسمان آمدند، وقتی که
آمدیم در قم مشاهده کردیم که بعضیها را مثل علامه
طباطبایی ملائکه بی وضو اسمشان را نمی توانند
ببرند و بعضیها از شدت خباثت و ظلمت، انسان
نمی تواند اسمشان را بر زبان بیاورد، بین تفاوت ره
از کجا است تا به کجا است کم کم این مسائل روشن
می شود میزان مرجعیت هم کم کم مشخص می شود
آقا می آید تعیین مرجع می کند به خاطر این که اموال
و داراییها محفوظ بماند این بیا و بروها محفوظ بماند
اینها استفاده کنند آن وقت اینها می آیند و نمی دانم

حساب و کتابی در این مملکت نیست این اوضاع آشفته‌ای است.

به ما در آن سایت گفته بودند آقا شما چرا رساله نمی‌دهید؟ گفتم بحمدالله با وجود دهها رساله عملیه نوبت به ما نمی‌رسد و من به الکفایه موجود است مرحوم آقاسید احمد کربلایی می‌فرمودند که اگر جهنم رفتن واجب کفایی است من به الکفایه موجود است دیگر نوبت به ما نمی‌رسد، آن مرد بود مرد بود، می‌خندید و قهقهه می‌زد به این اوضاع به آن چه را که دیگران برای حصول به آن جان می‌دهند جانشان را فدا می‌کنند او به آن قهقهه می‌زد و وقتی متوجه می‌شد که مسئله جدی است آن چنان منقلب می‌شد که رنگش سفید می‌شد و او را به حال می‌آوردند و سرش را گرم می‌کردند که بابا حالا مسئله ای نشده اتفاقی نیافتاده، حالا مسائل را درست می‌کنیم، وقتی مرحوم آقا در اول کتاب توحید علمی می‌نویسند باید طلاب اینها را بخوانند و به این قضایا پی ببرند و بدانند که چه خبر است قضیه همین است آنها بزرگان بودند اینها چه کسانی هستند اینها

کسانی بودند که به ولایت وصل بودند چون به ولایت وصل بودند ما این گونه مسائل و این خصوصیات را از آنها می‌دیدیم حقیقت همه حقایق خارجی به ولایت برمی‌گردد هر سخنی که از دهان شما درآمد و آن سخن مایه‌ای از حقیقت داشت بدانید به همان مقدار چون به ولایت وصل بودید است چون به امام زمان وصل بودید چون او را در نظر داشتید است به همان اگر یک مقداری فاصله گرفتید یک مقداری نفس آمد و خودش را دخالت داد گرچه صبغه دینی و الهی باشد.

اما یک مقداری از آن جدا شدید می‌بینید حرفها عوض شد تصمیمها عوض شد این آقایی که نیم ساعت پیش این حرف را می‌زد الان می‌بینید یک حرف دیگری زد تو نیم ساعت پیش گفتی نه آقا نکن آن نیم ساعت پیش متصل بود بعد به واسطه بروز وسوسه شیطان و خناس خناسها اینها افرادی که می‌آمدند دورش خبرهای جدیدی که برای او آوردند نفسش شروع کرد آن اتصال ولایت سست شد، آن وقت یکدفعه همین سوال را از او می‌کند نیم

ساعت بعد آقا خب بالاخره حضرتعالی تصمیمتان چیست نه عیب ندارد چطور تا زمانی که خناسها نیامده بودند تو را وسوسه کنند و تو را از آن ولایت قطع کنند صاف بودی، پاک بودی و متصل بودی برای تو مسئله قبح و وقاحت داشت لذا می گفتم نباید این کار را بکنی بعد که خناسها آمدند مریدها آمدند امان از دست مریدها آن مریدهای شاخ دار، مریدهای دم دار، مریدهای سم دار بعضی مریدها سم دارند بعضی مریدها دم دارند بعضی مریدها شاخ دارند هر کدام اینها به تناسب موقعیت خودشان اینها می آیند شروع می کنند این طرف آقا اگر این کار را نکنیم اینگونه می شود آقا اگر آن کار را نکنیم آن جور می شود آقا اگر آن کار را نکنیم حریف می آید غلبه می کند حریف کیست، طرف مقابل کیست این بخاطر چیست؟ برای جدا شدن است اینها می آیند آدم را از این ولایت جدا می کنند این ریسمان ربط بین قلب و بین ولی عالم امکان را قطع می کنند یا سست می کنند کم کم می تراشند و آن ریسمان ضخیم تبدیل می شود به یک ریسمان ضعیف و

هنگامیکه کوچک شد می‌تواند قطع بشود بعد می‌بینی حرفها عوض می‌شود، صحبتها عوض می‌شود، ملاکها عوض می‌شود و بر اساس ملاکهای جدید حکم جدید صادر می‌شود ملاک جدید که می‌آید بر آن اساس حکم جدید که اصلا فرض کنید صد و هشتاد درجه مقابل و اصلا نمی‌فهمد مسئله را نمی‌فهمد و یک کسی می‌گفت ما رفتیم پیش یک بنده خدایی که یک قضیه را به او بفهمانیم یک ساعت هر چه کردیم ایستاده سر حرفش نه همین است، بابا آن مغزی که در سر تو گذاشته در من هم گذاشته آن چیست که تو می‌فهمی و من نمی‌فهمم بگو اگر وحی می‌شود خوب بفرماید می‌گذاریم روی چشممان، الهام می‌شود بفرماید نوکرتان هستیم، مخلص شما هستیم آیا میزان مغزی که در سر شما است بیشتر است چگونه است که هیچ کس از افرادی که در مجلس هستند نمی‌فهمند فقط شما می‌فهمی این چه قضیه‌ای است این که فرمودند (ما حار من استشار^۱ برای همین است ما که متصل به

^۱ بحار الانوار ج ۷۵ تتمه باب ۱۵ مواظ امیرالمؤمنین علیه السلام

غیب و وحی نیستیم باید چه کنم بایستی که از افراد مشورت بگیرم خود بنده وقتی که یک تصمیمی را قبلا می خواستم بگیرم تصمیمی که گرفتم چکار کردم نه وحی به من می آید نه الهام می آید نه علم غیب دارم و اطلاعاتم محدود است مثل بقیه افراد لذا افراد مختلف را در شعب متفاوت برای تحقیق فرستادم تا وقتی که از نقطه نظر ظاهر مسئله با آن چه را که تشخیص بود یکی درآمد حالا هر کاری می خواهی بکنی بکن والا همین طوری که نمی شود حکم کرد. یک کسی آمده بود که راجع به فلان قضیه می توانید از فلان شخص استفاده بکنید گفتم نه ایشان چون یک مسئله دارد بنده حرفهای ایشان را قبول ندارم چرا چون مسائل دیدگاهش ممکن است فرق کند افرادی باید به دنبال تحقیق در این جریان بروند که نظرشان نسبت به این جریان بیطرف باشد خودشان دخیل نباشند در این مسائل خودشان قبلا گرچه نظرشان هم صحیح بوده ولی دخیل نباشد آدم آن وقت چه می کند؟ می رود از آن افرادی که نه به این طرف کار دارد نه به آن طرف تحقیق می کند و

لذا می گوید این، این جایش درست است این جایش غلط است این جایش نقطه ضعف دارد این جایش نقطه قوت است انسان من حیث المجموع جمع می کند مطلب به دستش می آید این می شود آن وقت استشاره آن وقت ما حار من استشار در این جا شامل می شود.

راهی که پیغمبر فرمودند **وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ**

فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ^۱ مشورت را بکن با افراد

آن نتیجه ای که به دست آوردی آن نتیجه را به خدا

بزن نه به خودت و به افراد بگو خدایا من مشورت

کردم این به نظرم آمده اگر خلاف این است خودت

بیا درست کن، دستت را خالی کن چیزی برای

خودت نگاه ندار حتی آن هم که هست آن را به خدا

بده خدایا این عزم و این حکم به واسطه امر تو برای

من حاصل شده و من که این نتیجه را گرفتم به خاطر

اطاعت از امر تو بوده، آن وقت میزانش را خود خدا

می آید برای انسان مشخص می کند و تکلیف می کند

ولی اگر انسان تمام درها را به روی خودش ببندد و

^۱ سوره آل عمران (۳) ذیل آیه ۱۵۹

بعد هم مدعی بشود که از همه چیز خبر دارد و بعد هم معلوم بشود که خبر نداشته چه می‌شود این که بگوید حرف هیچ کس درست نیست همه حرفشان غلط است و فقط حرفی که من می‌زنم صحیح است به بی راه می‌رود.

صحبت در این بود که تمام آن چه را که نفس به او اتصال پیدا می‌کند این اتصالش در زمان است، ولی خود نفس آن مثال متصل وجود زمانی ندارد بلکه وجودش فقط یک وجود ثابت است در عالم مثال متصل، اشیائی که شما مشاهده می‌کنید و عرض کردم آن کلام امام صادق علیه السلام را که صحبت در این بود که هر وجودی را شما تصور بکنید دارای مثال با وسعتی است که من خیال می‌کنم حتی این تشبیه امام علیه السلام که یک قطره نسبت به دریا هم شاید عظمت آن مثال منفصل را نرساند که حضرت می‌فرمایند حالا تمام خطوراتی که در ذهن ما می‌گذرد همه اینها در کجاست همه در مثال منفصل است، از کجای ولی خدا اطلاع پیدا می‌کند که شما الان دارید این فکر را می‌کنید فکر که دیگر مربوط به

ذهن است و آن که دیگر جا نمی‌گیرد آن وقت شما
بینید در هر ثانیه‌ی یک تصور دارد در ذهن ما
می‌آید، در هر دقیقه‌ای صدها قضیه دارد در ذهن ما
خطور می‌کند جایگاه این قضایا کجاست خب این
از ذهن ما خطور می‌کند و می‌رود اما آیا می‌رود یا
می‌ماند اگر می‌رود پس چرا شما خبر می‌دهد که شما
دیروز فلان تصور را کردی پس چرا وقتی که من
خدمت مرحوم آقا می‌رسیدم می‌فرمودند که این
گونه تصورات را آدم می‌تواند بکند اینها فایده‌ای
ندارد من دیشب این طوری در خانه نشستم دستم را
این گونه گذاشتیم یک تصویری از ذهن من گذشته
این فردایش می‌گذارد کف دست ما پس معلوم است
فقط این را نمی‌داند بقیه تخیلات و بقیه تصورات
این جایگاه تمام اینها کجاست در مثال است حالا
شما بروید به عمق این قضیه این مثال باید چقدر
وسیع باشد که بتواند تمام وجودات خارجی اعیان را
به استمرارها در خود نگهدارد این کره ماهی که الان
شما یکی می‌بینید این از اول پیدایشش تا الان و بعد
باید در مثال باشد کهکشانش باید باشد راه شیری و

تمام این صور، تمام این تخیلات تمام این تصورات
تمام این بده بزنها این چه عمقی باید داشته باشد این
عالم مثال که گفته‌اند کسی به عمق مثال پی نمی‌برد
مگر شخصی که خودش در مجرای مثال اتم باشد لذا
قطره نسبت به دریا باز کم نیست بالاخره دریا
محدودیتی دارد آن وقت امام علیه السلام می‌فرمایند
حکم عالم مثال به نسبت به عالم ملکوت بالاترش
مثل قطره به دریا و حکم ملکوت نسبت به عالم
لاهوت همین طور نسبت به ولایت ما مثل قطره به
دریا این امام است امام ما این است امام زمان ما این
است یعنی چه یعنی لا حدّ لولایته و لا انتهاء له و
همان اطلاق ولایت پروردگار به آن اطلاق ولایت
امام علیه السلام نافذ و جاری است درحالیکه بعضی
می‌گویند امام زمان علم غیب دارد یا ندارد چه بگویند
به آنها **كَانَهُمْ حُمْرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ* فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ** این
عالم مثال عبارت است از همان حقیقت حقایق
خارجیه ای که این مرتبط است ربط دارد با
این عالم مثال همان حقیقتی است که ارتباط

^۱سوره المدثر (۷۴) آیات ۵۰ و ۵۱

دارد با این مسئله مثال متصل و به عالم ماده و آن جنبه اتصالیش یک جنبه تداوم آن خواهد بود حالا صحبت در این جا است بین مثال متصل که علت است برای معلول و بین معلول آیا می توان حد فاصلی قرار داد یا نه؟ یعنی می شود یک حقیقت واقعیه خارجیه وجود داشته باشد بدون آن حیثیت علی مثالش وجود داشته باشد این مستحیل خواهد بود از آن طرف آیا می شود مثالی وجود داشته باشد بدون واقعیت خارجی، آن هم مستحیل می شود یعنی مثال باشد ولی آن واقعیت خارجیش نباشد پس این کیفیت تأثیر علت در معلول چه می شود چگونه شما می توانید تصور یک علیت را بکنید تصور یک حقیقت ناریه را بدون حرارت، حرارت بدون نار نمی شود وقتی که نشد چطور نار بدون حرارت می شود چطور می شود این حرارت وجود نداشته باشد ولی ناریت باشد چطور می شود شما به نار نگاه کنید ولی حرارتش را متوجه نشوید چطوری این را می توانید بفهمید خب این قابل قبول نیست

تلمیذ: افاضه عقل فعال نیست؟

استاد: در افاضه خودش آیا می شود انفکاک
بین او و بین افاضه او دید یعنی در یک برهه از زمان
در یک برهه حالا آن عقل فعال در مافوق زمان و
زمانیات است دیگر این عقل فعال بخواهد بگوید من
الان در این جا نمی خواهم که این عمل انجام بشود
ترجیح بین نخواستن و انجام نشدن با خواستن در
چیست که عقل فعال جانب عدم را ترجیح می دهد
بر جانب وجود چیست؟ اگر بگویید مصلحت است
کدام مصلحت، مصلحت که در خود افاضه است ما
چیزی خارج از افاضه عقل فعال نداریم تا این که
عقل فعال بخواهد اعمال خودش را بر اساس آن
مصلحت خارجیه خارج از وجود خودش تطبیق
بدهد پس خود عقل فعال در مقام افاضه اگر بگوید
این وجود در این برهه وجود پیدا کند نه در این برهه
لازمه اش وجود مرجح است اگر بگوید در این برهه
وجود پیدا نکند بلکه در این باز این وجودش ترجیح
مرجح است اگر بگوید که در هیچ کدام پیدا نکند که
این خلاف است چون ما خلافش را داریم می بینیم
این منافات با اعمال دارد مگر این که عقل فعال

بگویند که این وجود باید به ثبوت و به وجوده وجود خارجی و ثبوت خارجی داشته باشد منتهی آن کیفیت اعمال عقل فعال نسبت به این حقیقت خارجی دو گونه می شود یعنی دو گونه ظهور دارد نه این که دو نوع وجود دارد این اعمال عقل فعال ظهور دارد یک چیزی است ممکن است یک چیزی وجود داشته باشد ولی ظهورش متفاوت باشد ما این طور تصور کنیم ولی خود یک چیز دیگر است کیفیت اعمال عقل فعال نسبت به علل مادون خود این می شود به نحو ثابت و مستمر به نحو ثابت و مستمر عقل فعال نسبت به وجود علل و معالیل مادون خود اعمال دارد به نحو ثابت یعنی چه یعنی لای تصور برهة و لای تصور حین من الاحیان ان یكون العلة موجودة بدون المعلول و ان یكون المعلول معدوماً بدون علتة این تصور در مقام افاضه و علیت عقل فعال مستحیل می شود این در مورد ثابتات که مربوط می شود به عالم ملکوت و لاهوت و امثال ذلک و مثال تا مثال شما هیچ گونه در این جا اختلاف و میزی را مشاهده نمی کنید چون ثابت است

می گوید چون ثابت است بنابراین متحد است به آن
عقل فعال می رسیم به زمانیات که می رسیم می شود
یک مرتبه از مثال پایین تر آن اعمال عقل فعال نسبت
به مثال قطعا با اعمال عقل فعال نسبت به ملکوت
متفاوت است در آنجا افاضه معانی است و این افاضه
صور است افاضه صور خارجی که حقیقت بصورته
لا بمادته موجب افاضه به ماده خواهد شد وقتی عقل
فعال به صورت که مثال عالم است افاضه می کند ماده
هم در آن جا متحقق خواهد شد پس ماده هم در این
جا هست پس ما همین الان فردا هستیم ببینید چه
دارم می گویم ما الان فردا هستیم ما الان هفته دیگر
بسته به این که اگر باشیم یعنی اگر تقدیر باشد نه این
که برویم خدا حافظ ما الان سال دیگر هستیم ما
ان شاء الله الان ان شاء الله در زمان ظهور هستیم از خدا
می خواهیم که زمان ظهور حضرت را برای ما روشن
کند چطور این که الان وجود خود را دیگر مستمر
نمی بینیم در خود آن وقتی ما نظر داریم آن را مستقل
نمی بینیم دیگر چون الان نسبت به خود نگاه می کنیم
در نسبت به خود یک امر ثابت می بینیم چه بخواهیم

نخواهیم در بستر زمان هستیم ولی ادراک ما نسبت به وجود ما در همان آن، آن ادراک ثابت است آن که دیگر سیال نیست در همان آن بله در آن قبل ادراک بعد است ولی در همان آنی که الان شما دارید نگاه می کنید وجود خودتان را یک وجود سیال می بینید یا وجود ثابت، وجود ثابت چرا ثابت می بینید چون مثالتان ثابت است وقتی مثالتان ثابت بود پس چطور آن وقت این وجود می شود سیال این سیال می شود اعتباری و در عالم اعتبار بنابراین این سیلانی که الان در عالم وجود شما مشاهده می کنید این سیلان ظهور مثال است در عالم اعیان نفس خود مثال لذا اگر یک ولی بخواهد می تواند این کار را انجام بدهد که وجود فردای شما را بیاید بغل وجود امروزتان بگذارد بشود دو تا آقای طهوری یکی هم آن جا نشسته آن آقا مال فردا است این دیگر کیست این جا می گوید من فردا هستم هر دو یکی هستیم منتهی زودتر آمدم چطور این که در آن واحد یک ولی می تواند خلق ابدان کند خلق ابدان یعنی چه یعنی همان وجودش را در آن واحد در چند جا نه این که

وجود خودش مگر نمی کردند این کار را داریم دیگر بعضی ها این کار را می کردند در اصحاب ائمه جابر بن یزید جعفی هم بعضی اوقات این کار را می کرد و امام باقر هم دعوا کردند او را در یک آن نه این که در آن جاهست بعد بلند می شود به طی الارض می رود در آن جا به یک ثانیه این یک ثانیه هم باز یک ثانیه است نه در عین این که الان دارد در این جا صحبت می کند در یک جای دیگر صحبت می کند دو صحبت مختلف هم می کند یعنی یک صحبت این جا می کند راجع به بحث فلسفه یک صحبت می کند راجع به فقه یک جای دیگر صحبت می کند اصول یک جا تاریخ هر جایی دارد یک صحبت می کند و یک شخصیت است یعنی یک شخصیت در ظهورهای مختلف دارد ظاهر می کند وقتی آمدند خدمت امام البته بنده خودم ندیدم ولی شخصی که خودش یک همچنین چیزهایی را داشت مشاهده کردم و یک روز هم یک جریانی اتفاق افتاد که نگفتم تا به حال به کسی اینها و بنا نداریم به اصطلاح چیز بکنم بنده دیدم بنده خودم یک

همچنین مواردی را از بعضی از افراد مشاهده کردم
وقتی که می‌آیند پیش امام باقر صحبت می‌کنند به این
که آقا دیشب جابر بود و این حرفها خیلی حرفهای
عجیبی می‌زد دیگری گفت دیشب که جابر پیش ما
بود حضرت رو کردند گفتند این کارها چیست
می‌کنی خب این جابر بلند نشد از اینجاب رود آن
جا حرف بزند فی نفس الوقت در آن جا یک مطالبی
می‌گفت یک مسائلی را می‌گفت در نفس وقت در
یک جای دیگر مسائلی را می‌گفت در نفس وقت
یک مسائل دیگر می‌گفت این چیست این برای این
است که آن مثال می‌آید و علت متعدده در این جا
ایجاد می‌کند یعنی یک علت افاضه در یک بدن یکی
این بدن از کجا آورد حالا صحبت من این است
جناب فضلالی محترم این جابر که الان در هفت جا
طبق روایت حضور داشت این بدن مشخص است
که بایستی سالیان سال صرف شده تا به این جا رسیده
پس یک مقدار ماده خرج شده برای این که الان شده
هفتاد کیلو هشتاد کیلو صد کیلو صد و پنجاه شده این
جناب جابر که آمد هفت تا بدن درست کرد این

هفت تا بدن حباب بود یا شکل بود نه همین هفتاد
کیلو آن هفتاد کیلو آن هفتاد کیلو سر جایش این
خصوصیات در اینجا از کجا آمده این ماده را خرج
کرده فکرش را کردید چه طوری می شود آیا از یک
خاکی را برداشته می گوید بروم بگردم مثلا از یک
جایی از یک مدرسه ای جایی یک مشت خاک و
بسیار خب یک کیلو و دو کیلو هفتاد کیلو و هفتاد
کیلو جسم می خواهد روی هوا که راه نمی رود این
هفتاد کیلو هفت تا شصت و چند تا چهل و نه
تا می شود ۴۹۰ کیلو این ۴۹۰ کیلو هفتاد کیلو هم با
شد

جابر ظاهرا بیش از هفتاد کیلو بوده هشتاد نود
کیلو بوده این حالا ۵۰۰ کیلو یک کاری می بایست
کرده باشد نه هیچ کاری نکرده همین جور نشسته
بعد هم چیست قضیه مسئله این است که ماده
ارتباطش با مثال یکی است یعنی آن مثال است که
ماده ایجاد می کند من این را گفتم مثال می زنیم تا این
که قضایا مسائل هی بیاید و به ذهن نزدیک بشود این
هیچ کار انجام نداده بلکه آن مثال خودش را اعمال

کرده و اعمال آن مثال یعنی جابر خارجی یعنی فرد خارجی عرض می‌کنم بنده خودم دیدم یک کسی که این کار را انجام داده در یک لحظه فرد خارجی شخص خارجی آن به اصطلاح وجود خارجی بدن همین بدن که انگشت دارد بدنی که چشم و گوش دارد هفت نفر مثل خودش درست می‌کند و هفت تا می‌تواند کار انجام بدهد یعنی فرض کنید که این جا برود بنایی کند آن جا برود درس بدهد آن جابروود چکار بکند این ارتباط بین مثال و بین ماده به این شکل است

تلمیذ: معاد جسمانی هم با این تعبیر حضرت

عالی اثبات می‌شود

استاد: معاد هم همین طور است

تلمیذ: پس فلاسفه چطور این را مطلب

نگرفته‌اند؟

استاد: بنده عرض کردم مبانی فلسفی قابل

ایراد نیست آن برداشت فلسفی است که در هر کسی

مختلف است من بارها این مطلب را عرض کردم که

بنده هیچ مبانی عرفان نظری ندیدم الا این که با مبانی

فلسفی یکی است و متحد است منتهی حالا بعضی‌ها
یک جور می‌گویند می‌گویند آن عرفان بالاتر است و
شهود است و عقل نمی‌رسد و فلان و درکش عاجز
است و بنده به این مسئله تا به حال نرسیدم یعنی پیدا
نکردم یک مبنای عرفانی که بتواند با مبانی فلسفی
مخالفت داشته باشد لذا در مسئله آن که آنها مطرح
می‌کنند این است علت طرحشان این است که
می‌گویند که آن چه که از باب حقیقة الشیء بصورته
لا بمادته مسئله عالم قیامت مسئله جزا و فعلیت است
و فعلیت فعلیة الشیء بصورته است نه به مادته و در
روز قیامت ماده جنبه ماده دارد و آن تکامل و فعلیت
و مراتب عقاب یا مراتب ثواب به صورة الشیء
برمی‌گردد نه به ماده او برمی‌گردد و حرفشان هم
درست است یعنی بالاخره صورت است که آن
تکامل پیدا می‌کند این ماده از دست می‌دهد ماده
بودن خودتان الان با دو سال پیشتان فرق دارید دو
سال پیشتان بخار شده هوا رفته کربن شده رفته بالا
الان یک اثر دیگر هستید الان یک لحم و گوشت
دیگر هستید الان یک به اصطلاح شعر و موی دیگر

هستید همان طوری که موهای ما اینها به واسطه
مرور زمان کسی که بزند موها را ریخته می‌شود
دوباره درمی‌آید همین طور پوست ما استخوان ما و
تمام اعضای ما در عرض هر مدتی تغییر پیدا می‌کند
حداقلش این است که می‌گویند در چهل روز
حداکثرش آن طوری که در طب و اینها است در
چهار سال در چهار تا پنج سال به کل حتی سیستم‌ها
و سلولهای عصبی تغییر پیدا می‌کند و جایگزین
خواهد شد منتهی سلول فاسد تبدیل به سلول فاسد
خواهد شد و غیر فاسد هم همین طور ولی همه تغییر
پیدا می‌کند این مسئله است او هیچ تأثیری ندارد نه
در لذت تأثیر دارد نه در تألم متألم است و آن چه
ملتذ است عبارت از همان صورت نفسیه است و
قیامت هم همان است و کار خدا عبث نیست ولذا
می‌گویند عالم قیامت این عالم صور و معانی است و
نه عالم ماده اصل طرح مسئله صحیح است ولی این
منافات ندارد همان طوری که مشیت خدا در این
عالم تعلق به این بدن گرفته برای استکمال مشیت
خدا تعلق بگیرد بر این صورت با این ماده این نفی

نمی‌کند آنها اثبات عالم صور و معانی می‌کند در روز
قیامت که معانی به این کیفیت است حالا این صورت
با هر قالبی می‌خواهد باشد دیگر دنبال نفی او نیستند
که او را نفی کنند مگر از باب عدم ترجیح که وجود
غیر مرجح در آن جا به اصطلاح ممتنع هست از آن
باب بخواهد نسبت به این مسئله وارد شوند اما عمده
مطلبشان این است این مسئله به این جا می‌رسد که
مثال همان طوری که مستمر و ثابت است همین طور
اعیان خارجی مستمر بالمثال ثابت هستند از دیدگاه
ما مخفی هستند ولی در نفس الامرشان در حقیقه
الامرشان و در واقعشان، آقای طه‌وری فردا همین
الان موجود است بنده نمی‌بینم ولی الان وجود دارد
و آن کسی که اطلاع داشته باشد می‌تواند او را ببیند
و دست بزند و او را بلند کند او را می‌تواند بلند کند
به عنوان یک امر ثقیل نه به این عنوان که فقط یک
صورتی ببیند آن صورت را که در خواب هم انسان
می‌تواند ببیند صورتی که در خواب می‌بیند هنر
نیست نه آن امر خارجی را ببیند منتهی دوباره که
منصرف بشود برگردد م. ی. بنید نه فقط یک نفر است

و این همین یک نفر الان در این جا نشسته آن به گذشت از زمان و توقف در زمان برمی گردد تا مادامی که ما متوقف در زمان هستیم این هستیم موقعی که از زمان عبور کنیم مانند اولیاء خدا و افرادی که متصل هستند و می توانند از زمان عبور کنند آنها در حین این که نشستند و دارند صحبت می کنند در همان حین از زمان عبور می کنند و خود نفس وجود خارجی فرد را می بینند که این کار خلاف را دارد انجام می دهد اما نفس خارجی را نه آن مثال را مثال که اصلاً چیز نیست همان نفس وجود خارجی را می بینند که دارد این را انجام می دهد و در عین حال هم این الان یک نفر دارد با او صحبت می کند و می خندد و دارد اظهار ارادت می کند این کار او را می بیند لذا به او می گویند که تو این جور می کردی البته باز این قضیه یک تتمه ای هم دارد

تلمیذ: در معاد جسمانی ما می بینیم مرحوم آقا دارند در معاد شناسی ظاهراً یک مقدار تفاوت می کند معاد جسمانی را در اشراف در واقع جسمانی بودن ...

استاد: بله آن طور که بنده عرض کردم خود
نفس اتحاد است شاید منظور ایشان هم همین است
منتهی با آن عبارت بیان کردند ولی اشراف بدون این
اتحاد معنا ندارد

تلمیذ: همین است

استاد: بله

تلمیذ: یعنی مقدمات را همان قضایای مسجد
قائم پدرشان و این مسائل را فرمودند قضیه رسول
خدا که از کربلا خاکی آوردند.

استاد: بله اینها همین است یعنی رسول خدا
که رفتند و خاک را آوردند می گویند من رفتم در
کربلا و حسین را در آن جا دیدم خب همین جا
می نشستی می دیدی این که شما رفتی در آن جا
دیدید مثال را دیدی خب مثال که از این جا هم پیدا
بود دیگر رفتن ندارد این رفتن یعنی رفتن در کربلای
۶۳ سال بعد نه کربلای الان حضرت از مدینه حرکت
کردند و رفتند به کربلای ۶۳ سال بعد رسیدند نه به
کربلای آن موقع کربلای آن موقع بود همین طور که
نشسته بودند مثل آدمی که مکاشفه می کند کشف

می کند می بیند برای امیرالمومنین مگر این قضیه پیش
نیامد حضرت چرت زدند از جنگ صفین وقتی
برمی گشتند قضایای معروف است این قضیه قضیه
خارجی بود رفتند و در آن جا و امام حسین را دیدند
و یک مقدار از خاکش برداشتند آوردند این خاکی
آوردند خاک کربلای الان نیست لذا الان هم روز
عاشورا تبدیل به خون نمی شود چرا چون این خاک
مال کربلای سال ۶۳ است آن موقع باید تبدیل به
خون بشود دقت کردید این خاک خاک کربلای الان
نیست خاک کربلای الان اگر بروی نگاه کنی شاید
نمی خواند با اگر دقت کنید می بینید این تجربه کنید
مقدار گیرندگی نور را در آن ببینید خورشید را ببینید
تغییر رنگ و این ها را ببینید می گوید که کربلا
خاکش زرد است این یک قدری تیره است این چرا
با آن نمی خواند این باید ۶۳ سال از او بگذرد تا او
مثل این بشود

تلمیذ: پس معراج هم همین جور است؟

استاد: بله آن هم همین است

تلمیذ: کسی که خلق ابدان می کند بعد در

افرادی هم که می‌خواهند آن را ببینند تصرف می‌کند
یعنی زمانها و اینها را از آنها برمی‌دارد که می‌توانند
ببینند

استاد: این در خود زمان ایجاد می‌کند این الان
در همین زمان یکی مثل خودش درست می‌کند خوب
شما در زمانید می‌بینید چیزی انجام نمی‌شود
تلمیذ: شما فرمودید فردای خودش را
می‌آورد؟

استاد: خوب بالاخره می‌آورد نشان می‌دهد به
بقیه بقیه می‌بینند بالاخره وجود خارجی می‌بینند که
این وجود خارجی قبایش با این قبایی که آقای
طهوری تن کرده دو تا است می‌بیند ا این آقای
طهوری که این جا نشسته قبایش زرد است ولی
ایشان این است این مال به فردا است ولی بالاخره
نشان می‌دهد می‌آورد و می‌تواند قرار بدهد آن را در
این زمان البته اگر بتواند زمان را یعنی اگر قدرت
داشته باشد و بتواند هر دو وجود را در کنار هم قرار
بدهد آن وقت وجودات متعدده این جا پیش می‌آید
یعنی یک مسائلی که اصلاً شنیدنش انسان را به

گیجی می اندازد تا این که انسان ببیند وقتی که من
عرض کردم خدمتتان بارها که اینهایی که می روند در
این تلسکوپهای خیلی قوی می خواهند مشاهده کنند
اصلا مسائلی را می بینند که یک مرتبه برایشان شوک
آور است کم کم به اینها عکسهایی نشان می دهند
مسائلی نشان می دهند چیزهایی که عکسهایی که
آورده شده اینها می خواهند با یک پدیده جدید
برخورد کنند خود ما گاهی اتفاق می افتد وقتی که در
یک فضای خیلی صاف خیلی غیربه اصطلاح لیل
مقمر فرض کنید که در یک بیابانی قرار بگیریم چقدر
ستاره ها این برای من اتفاق افتاده که واقعا برای من
عجیب بوده که چطور این قدر این آسمان ستاره
داشته که حالا غیر از آن کهکشانشا و اینها که اصلا
انگار فضای جدید در ذهن ترسیم شده تا آن که
مشاهده می شد یک شب ما رفته بودیم جایی در
نزدیکهای سرعین اردبیل و شب در کوه بودیم همه
جا تاریک با چند تا از دوستان بودیم خیلی وقت
پیش در زمان سابق و یکدفعه من گفتم که چراغ را
خاموش کنیم برویم نگاه کنیم بیرون را آمدیم واقعا

همه یک مرتبه گفته اند وای یعنی همه بی اختیار یک
همچنین برایشان چیزی شد حالا شما نگاه کنید
فرض کنید که آنها بخواهند آن تلسکوپ اگر اینها
یک مرتبه بیایند ببینند می گویند برایشان ممکن است
مشکل پیدا بشود یکدفعه مواجه شدن با یک فضای
جدید یعنی آدم می بیند که ا من در این فضا زندگی
می کنم این فضایی که از این طرفش آتش دارد می آید
از آن طرفش چه دراد می آید از این طرفش ستاره ها
فلانند از این طرفش چون مسائل به اصطلاح
توده های آتش و اینها یکدفعه می گوید من در این
فضا دارم چیز می کنم این خیلی برای او غیرقابل
قبول هست می گویند افرادی که برایشان چشمشان
باز می شود یک ذره یک ذره باز می شود اگر بخواهد
که یکدفعه باز بشود اصلاً **فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ**
دَكَّاءً وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقاً آن جوری قضیه پیش می آید
که وقتی تحمل آن بارقه های جلالیه نیست یک مرتبه
پورد می شود همه چیز از بین می رود و متلاشی
می شود.

^۱ سوره الاعراف (۷) قسمتی از آیه ۱۴۳

تلمیذ: آن کسی که خلق ابدان می کند نسبت

به دیگران هم می تواند این تصرف را بکند

استاد: بله

تلمیذ: سلولهای بنیادی هم شبیه این است

استاد: البته شباهتی دارد

تلمیذ: فقط آن طول زمان دارد

استاد: بله

تلمیذ: طول زمان برداشته شود

استاد: یادم است قشنگ آن روزی که مرحوم

آقا سوره یس داشتند تفسیر می کردند مسجد قائم

قشنگ یادم است من سن زیادی نداشتم سنم حدود

شانزده یا هفده بود داشتند می گفتند عن قریب راجع

به حضرت عیسی می گفتند **إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ**

كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ^۱

وقتی داشتند این قضیه را می گفتند می گفتند

عن قریب توجه نکنید عن قریب علم و تکنولوژی

به این خواهد رسید و شما می بینید که رو کردند به

ما افراد که چطور افراد از سلول یک پوست پوست

^۱ سوره آل عمران (۳) آیه ۵۹

انسان یک انسان می تواند بسازد آن وقت می گویند علم غیب ندارد این که شاگرد امام است این جوری علم دارد امام رضا یا موسی بن جعفر علیهما السلام وقتی که اراده می کنند شیر روی پرده را تبدیل به شیر سیصد کیلویی می کند حضرت چکار می کند خلق مثال می کند دیگر وقتی خلق مثال کرد خلق خارجی شد نفس خلق مثال مساوی با لازم نیست از توی باغچه خاک بردارد سیصد کیلو فرض کنید که با هم ترکیب کند فلان کند آن طوری که علامه طباطبایی می فرمایند منتهی آن زمان را بردارد نه خلق مثال می کند و شد این دیگر نیاز به چیز دیگر ندارد نیاز به ماده ندارد این مسئله را اگر ما درک بکنیم مشکل ترین مسئله فلسفی حل شده دیگر که مسئله ربط حادث و قدیم است دیگر سلسله طولیه برداشته می شود کی خلق شدیم کی بوده زمانی بوده نبوده تمام این مسائل دیگر ان شاء الله روشن می شود